

# یک سینه سخن

مسعود سپند

## چگونه می توان انسانی را کشت و هیچ اثری از او باقی نگذاشت!

زنگ زدیم. پدر گوشی را برداشت از حال سپیده پرسیدیم. می دانید پدر سپیده چه گفت او گفت من دختری بنام سپیده ندارم. هرچه اصرار کردیم او انکار کرد و گوشی را گذاشت. میدانید چرا گفت من دختری بنام سپیده ندارم برای اینکه چهار فرزند دیگر نیز داشت و دلش نمیخواست آنها هم به حال و روز سپیده بیفتند. به گورستان تبریز رفتیم نامی از او نیافتیم به مرده شورخانه رفتیم و از مرده شویی پرسیدیم گفت: من چنین دختری را غسلی نکرده ام. هر چه گفتیم خانم او تیر خورده گفت اصلاً تیر خورده ای را اینجا نیاورده اند.

بدفتر گورستان رجوع کردیم نامش در دفتر گورستان نبود. نمیدانستیم چکار کنیم. رفتیم سراغ دفتر دانشگاه و از مسئول دفتر پرسیدیم او گفت ما دانشگاهی بنام سپیده نداریم و اینجا بود که سرانجام فهمیدم چگونه میتوان انسانی را کشت و هیچ اثری از او باقی نگذاشت. جوانک دانشگاهی که اینک نیز در پاریس دانشجوی شده و دارد درس می خواند با زهر خندی که بوی گریه میداد ادامه داد که هنوز که هنوز است دوستان سپیده بدنال او می گردند اما گوئی سپیده نامی در تبریز بدنیا نیامده به دانشگاه نرفته و گلوله نخورده و به ابدیت نپیوسته. سخنان دانشجوی تبریزی تمام که شد من با ناباوری و حیرت به او نگاه می کردم. این دانشجو حتی در پاریس هم هنگام تعریف این رخداد اندوهگین آهسته و آرام سخن می گفت، پنداری هنوز هم از گزمه های جمهوری اسلامی هراس دارد. عجب ترسی اینها در دل مردم کاشته اند اما میوه ترس همیشه ترس نیست گاهی هم بقول سعدی

### وقت ضرورت چو نماد گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

و بالاخره آن روز فرا خواهد رسید و آیندگان به آن رئیس فرومایه دانشگاه تبریز که حتی نام دانشجویش را از دفترهای دانشگاه پاک می کند لعنت خواهند فرستاد و ماموران جمهوری نگین اسلامی نیز که سر در آخور نادانی دارند در همان آتشی که خود برافروخته اند خواهند سوخت اما افسوس که در این میان سپیده ها از میان می روند و ظلمت سازان تیره دل و روان پارهگان نابخرد برای چند روزی مزدوری ننگین ترین حکومت دنیا را قبول می کنند. وقتی سخنان دانشجو تمام شد سکوتی نا دلپذیر بر اطاق سایه افکند و من برایش تعریف کردم که در پاریس هم این جماعت کورش آریا منش را کشته اند و ده ها میهن پرست دیگر را و عجیب است که هنوز هم به این کشتار ادامه می دهند.

\* \* \* \* \*

بد نیست اینجا یادی هم از کورش آریا منش بکنم. نمیدانم چند سال پیش بود شاید سال ۹۴ یا ۹۵

فرستی دست داد که به گوشه ای از این دنیای نه چندان پهناور پناه ببرم و در خانه دوستی در هلند بیست و دو هفته با دوستانی چند گفتگوهائی داشته باشم یکی از این دوستان جوان دانشجویی بود که در درگیری دانشگاه تبریز حضور داشته و شرح این درگیری غم انگیز را که صدایش را در نیابردند و پای آنرا در گلوگاه دانشجویان شکستند و در واقع خفه کردند را از زبان او می نویسم. در روز واقعه صدها دانشجوی تبریزی و غیر تبریزی فریاد آزادی و آزادی را چنان بلند کرده بودند که سیمرخ فریادشان از آسمان دانشگاه پرواز کرد و به گوش تبریزیان نیز رسید اما تا مردم تبریز خواستند همدی کند و به دانشجویان به پیوندند دروگران جمهوری جهل و جنون مسلسل ها را به کار انداختند و نهال فریادهای آزادی را در دانشگاه تبریز ریشه کن کردند. آن روز پنداری ماموران و مزدوران دروغ و ریا به جنگ با یک کشور دیگر یا متجاوززی به خاک ایران آمده بودند کلاه خودها و لباس های آنجانی آنها روزهای جنگ های آنتی را بیاد آدم می آورد.

عجیب بود حتی آنها حرف هم با آدم نمی زدند. نمیدانم کجائی بودند. چهره هاشان را در نقابی ننگین پنهان کرده بودند و مسلسل ها را پنداری در میدان تیر دارند آزمایش می کنند. اما این بار هدف هایشان انسان بود، جوانان آزادی خواه که بدنال یک بغل آزادی و شادی دستهایشان را باز کرده بودند اما صدای شلیک گلوله ها صف های نامنظم آنها را بر روی زمین تنظیم کرد. دانشجوی سابق دانشگاه تبریز تعریف میکرد که هر کدام بسوئی گریختیم اما سپیده بر روی زمین در غلطید تا خواستیم به کمکش بشتابیم رگبار مسلسل سودای نجات سپیده را از سرمان بیرون کرد و جان خود را برداشتیم و در رفتیم. آنها چه در رفتی.

کوهی از کفش های دانشجویان بر روی زمین دانشگاه تبریز روی هم انباشته شده بود و خط هائی از خون خود را به کوچه پس کوچه های تبریز کشانده بود تنی چند را مردم به خانه های خود راه دادند و بدرمانشان پرداختند و گروهی نیز دستگیر شدند و به زندان ها اعزام شدند اما سپیده بر روی زمین دانشگاه تبریز بجا می ماند. یکی دو روز نخست خیال کردیم سپیده را به بیمارستان برده اند چرا که زخم گلوله چنان کاری بود که فریاد او ناگهان شکست و این سرو روان مانند اسطوره ای از فریاد به خاک افتاد. روز بعد به هر بیمارستانی که رفتیم نشانی از سپیده نیافتیم. گمان کردیم در زندان است و از یکی دو نفری که از زندان آزاد شده بودند پرسیدیم پس سپیده کجاست گفتند نمی دانیم.

چاره ای نداشتیم مگر اینکه به خانه اش تلفن کنیم و همین کار را هم کردیم. یکی از دختران تلفن سپیده را به ما داد

ک- کوه و دریا پیش چشمت کمتر از خاکستر است  
گرچه خاکستر سرانجام تو خونین بستر است  
و- واژه تسلیم، تسلیم است در پیش خشم تو  
جنگ با دیو تعصب کارزاری برتر است  
ر- راست می گفتی در آئین ستمکشان هنوز  
شیوه نامردمی از هر مرای خوش تر است  
ش- شیخ سرمست است از کشتار انسان های پاک  
کشتن انسانیت درد بزرگ کشور است  
آ- آنکه می خندد نمیداند چه آید بر سرش  
از همان روزی که ملأ در مقام رهبر است  
ر- رهروان مهر میهن را گره خواهد گشود  
تاخرد و مشکل گشای مردم دانشور است  
ی- یاد تو پاینده خواهد ماند در مهراه ها  
تا درفش کاویانی سرفراز و سرور است  
ا- اشک می ریزد ابر مرد خراسانی اگر  
سرزمین پاک او در دست قومی کافر است  
م- مست از پیمان خورشید بودی ای دریغ  
دیدم آخر ساغر و پیمان است از خون تر است  
ن- نیک اندیشان نمی ترسند از اهریمنان  
تا آهو را در دل آزادگان پیغمبر است  
ش- شهر ایران روشن از اندیشه سرخ تو باد  
تا پیاخیزد هر آنکو چون سپند آتش پراست  
\* \* \* \* \*



توسط دوستی قرار می دادیم از کافه های پاریس گذاشتم که کورش آریا منش را ملاقات کنم. مرا که دید آنقدر صمیمی بود که مانند آن بود که صد سال است همدیگر را می شناسیم. با هم از هر دری سخن گفتیم او داشت مرا محک می زد. میدانستم که جانش در خطر است و کوشش می کردم که پرسش های خیال برانگیز نکند اما دلم میخواست دوربین فیلمبرداری را روشن کنم و چیزی از او به یادگار ضبط و ثبت کنم. کورش وقتی حرفهایش را زد و شعرهای مرا شنید برای شب مرا به آپارتمانش دعوت کرد.

با خوشحالی به آپارتمانش شتافتم و دوربین ویدئو را روشن کردم. همان ته لهجه مشهدی خودمان را داشت و شمرده و شیرین سخن می گفت. از آئین مهر سخن گفت از امامزاده های دروغین که در سراسر خاک ایران پراکنده اند حرف زد. وقتی از او به لهجه مشهد پرسیدم (شما از مرگ نم ترسن) خنده اش گرفت و گفت آدمیزاد دیر یا زود می میرد و مرگ برای همه هست وقتی برای همه هست چه ترسی؟ و درست هم می گفت.

آتش شب خوبی بود. بسیار از این بزرگمرد آموختم بیاد آن فیلسوفی که گفته بود من از مرگ هراسی ندارم چرا که وقتی من هستم او نیست و وقتی که او هست من نیستم و چنین بود سرنوشت مردی از تبار مردستان که یکی دو سال بعد با سه گلوله یک جنایتکار که حیوانی نامی او را همراهی کرده بود به قتل رسید. کورش آریا منش پیام ما آزادگان را در پاریس منتشر می کرد و بسیار هم خواننده داشت. او حرف ها و حدیث های خود این نابکاران را برای خودشان تعریف می کرد و می نوشت اما این حرف بمذاق سردمداران جمهوری نگین اسلامی خوش نمی آمد و با نقشه بسیار دقیقی سرانجام او را کشتند. و بابکی دیگر را در دیار بابلستان با ابدیت پیوند دادند.

### آن روز نزدیک است

روزی فرا خواهد رسید آیا  
کز گزبه های ظلم آثاری نماند  
در کوچه های کشور خورشید  
قانون جنگل را فرو کوبند  
جنگل فقط در دست شیر و موش و روباهان بماند؟

روزی فرا خواهد رسید آیا  
فریادهای در گلو مانده  
فواره آسا پر بگیرد سوی بالاها

در کوچه باغ دور دست شهر بی قانون  
میدان مشق عشق بگشایند طبل بزرگ زیر پای چپ  
گلبانگ آزادی و آبادی بخوانند؟

روزی فرا خواهد رسید آیا  
سیمای شب روشن شود از نور  
چشمان مردم پر شود از مهر  
آوای مردم پر شود از شور  
هر کس حقوق خویش را از بر بداند؟

هر چند ره طولانی و بسیار باریکست  
غم نیست اما  
فاش می گویم  
آن روز نزدیک است!

م- سپند

## پالپال

(چاپ سوم)

### دفتر شعر مسعود سپند تجدید چاپ شد.

برای سفارش لطفاً با آدرس زیر تماس حاصل فرمایید:  
masoudsepand@yahoo.com

این مجموعه شامل چکامه های تازه سپند نیست.

## بدون پیش قسط صاحب منزل شوید

(Loan Amount Max. \$417,000)

برای گرفتن بهترین بهره بدون هزینه  
با من تماس حاصل نمایید.

تبدیل وامهای قدیم به جدید

لیست خانه های ضبط شده از طرف بانکها

با ۴.۵ درصد کمیسیون  
خانه شما را با قیمت مناسب  
بفروش میروانیم.



Alpha Realty

www.kipdreamhomes.com



### «ارزیابی رایگان»

1901 S. Bascom Ave., Campbell, CA 95008

## Fantasy Collection



### فانتزی کالکشن



مقدم مشتریان را گرامی میداریم

Gifts Houseware Books Videos & Audio

\* انواع سکه طلا، طلای ۱۸ عیار ایرانی در مدل های مختلف

\* صنایع دستی، خاتم، رومی های ایرانی، آئینه و شمعدان

\* سماورهای برقی آلمانی در اندازه های مختلف

\* مجموعه ای از دیگ ها و قابلمه های تفلون و استنلس استیل

\* پلوپزهای برقی مخصوص ته دیگ در اندازه های دلخواه شما

\* انواع CD فیلم های ایرانی و DVD برای فروش و یا اجاره

\* تبدیل فیلم از سیستم های مختلف روی DVD و VHS

\* کارتهای مختلف تلفن برای مکالمه با ایران و سایر نقاط جهان

\* وسائل سفره عقد برای کرایه

\* انواع لوازم موسیقی سنتی

\* بزرگترین مجموعه از کتابهای ایرانی

(ادبی، تاریخی، اجتماعی، رمان، کودکان، فرهنگ لغات، کتابهای مذهبی)

\* در ضمن سفارش کتاب، CD، DVD و فیلم های ایرانی پذیرفته می شود

۴۲۱۱-۵۵۹ (۴۰۸)

۳۴۵۲-۵۵۹ (۴۰۸) فکس

2711 Union Ave., San Jose, CA 95124

